

همیشه فیلم‌هایی هستند که تعیین‌کننده زندگی بازیگرند. برای آل پاچینو پدرخوانده‌ها چنین نقشی را داشته‌اند. اما بازی در ده‌ها فیلم هنوز نتوانسته نظر این بازیگر را درباره بازی در تئاتر عوض کند، به ویژه آن که بازیگر متوجه نگاه تعقیب‌گر تماشاگر است، حتی اگر این نگاه متعلق به یک سگ باشد.

شما فیلم‌هایتان را با وسواس بسیاری انتخاب می‌کنید. چطور شد تصمیم گرفتید گلن گاری گلن راس را بازی کنید؟

یک نقش فوق‌العاده بود.

ریکی روما Ricky Roma؟

بسیاری از هنرپیشگان دوست دارند نقش او را بازی کنند و خیلی‌ها هم در این نقش خوب بوده‌اند. و این قسمتی است که من دوست دارم بازی کنم و بخشی از مایمت Mammet باشم.

فرض کنیم شما در معاملات املاک لیستید و سررشته‌یی از این کار ندارید آیا خیلی تحقیق کردید؟ برای آشنایی با شخصیت نقشتان از چه منابعی استفاده کردید؟

برای نقشی که قرار است بازی کنید باید با افرادی که همان شغل را دارند تماس بگیرید و از آن‌ها درباره کارشان سؤال کنید نه تنها چیزی از دست نمی‌دهید بلکه خیلی هم یاد می‌گیرید. من از این کار خیلی چیزها یاد گرفتم. وقتی من سرریکو Serpico را بازی می‌کردم، فرانک سرریکو برایم آشنا بود او را واقعاً می‌شناختم و با او وقت صرف کردم. بودن با او روی هم رفته این نتیجه را داشت که ناخودآگاه تحت تأثیر او قرار گرفتم و بدون این که بخواهم ادای او را در بیاورم شبیه او شدم.

آیا سه فیلم پدرخوانده واقعاً فیلم‌های خاص زندگی شما هستند؟ یا این که فقط سه فیلم خوب هستند که شما در آن‌ها بازی کرده‌اید؟

آن‌ها نقاط عطف حرفه من به عنوان هنرپیشه‌اند.

آیا اعتراضی هم در مورد انتخاب شما برای ایفای نقش در پدرخوانده یک وجود داشت؟ البته.

کسی معترض بود؟

بله. در آن زمان که بیش از بیست سال پیش بود، آدم تیپ من در سینما وجود نداشت، یعنی مردم عادت به دیدن تیپ من در سینما نداشتند. به غیر از داستین هافمن Dustin Hoffman که به گونه‌یی حدود ۱۹۶۸ این قانون را شکست و درها را بر روی کسانی باز کرد که با دیگران متفاوت بودند. اما عامل انتخاب من، فرانسیس کوپولا Francis Coppola بود او واقعاً مرا برای آن نقش می‌خواست و بقیه هنرپیشگانی هم که در فیلم می‌بینید همان‌هایی بودند که کوپولا برایشان جنگید.

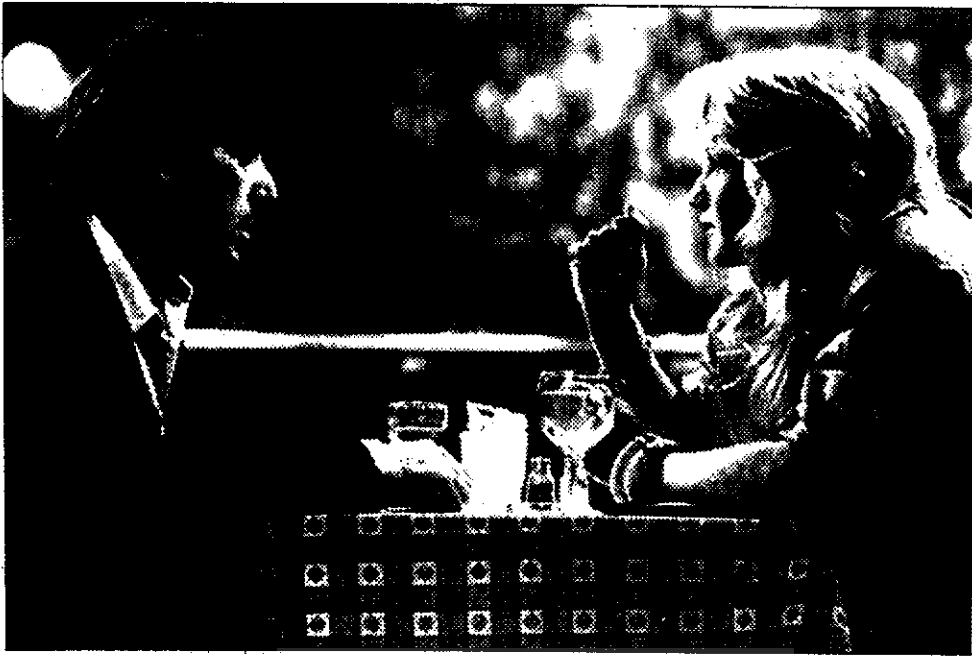


بازی در برابر چشمان یک سگ

Al Pacino

ترجمه بیباک‌کاظمی

گفت و گو با آل پاچینو



می‌گویم و قتشه
جواب خوبییه.

خوب، شما می‌دانید من چه خواهم گفت، من همیشه این گفته را دوست داشتم، آن را شنیده‌ام اما نمی‌دانم از کیست که می‌گوید: «کی از پیروزی حرف می‌زند؟ دوام آوردن مهم‌تر است.»

گفت و گوئی‌های فیلم گلن‌گاری گلن‌راس خیلی مستهجن است. شاید به دلیل این است که دیوید مامت David Mammet حس می‌کند که شخصیت‌های داستان باید با این لحن صحبت کنند. اما برای کسانی که در برابر این لحن کلام حالت دفاعی به خود می‌گیرند چه جوابی دارید؟

من نمی‌دانم که آیا واقعا معاملات املاکی‌ها این طوری و با این لحن صحبت می‌کنند یا نه؟ صادقانه بگویم به نظر من مامت آن را این طوری عنوان کرده. این طرز جمله‌بندی مامت است. و فکر می‌کنم این چیزی از سبک کار اوست، یا حداقل در این سناریو، یا بعضی از فیلم نامه‌های دیگرش اما در بعضی فیلم‌هایش هم اصلاً این طور نیست. وقتی که این کلمات را در هنگام نوشتن در خونس حس می‌کنند آن‌ها را روی کاغذ می‌آورد و نمی‌خواهم بگویم شعری می‌سراید اما کلماتش به گونه‌ی ریتم خاصی دارند، نوعی شعر است. نوعی زبان نویسنده است. این چیزی است که شما می‌بینید، می‌شنوید و این بخشی از تجربه کار اوست. شما دارید یک تجربه مامتی کسب می‌کنید. Mamet Experience اگر این طوری نگاه کنید سرگرم خواهید شد.

کسانی هستند که در تئاتر بازی می‌کنند صحنه تئاتر چه جذابیت خارق‌العاده‌ی دارد که سینما ندارد؟

مثل بندی است که روی آن راه می‌روید. طنابی که در سینما روی آن راه می‌روید روی زمین قرار دارد و در تئاتر صد فوت از سطح زمین فاصله دارد. فرق بین سینما و تئاتر این است. وقتی که در صحنه تئاتر بندبازی می‌کنید هیچ توری آن زیر نیست که اگر افتادید شما را بگیرد و همین موضوع در شما حالت عجیبی ایجاد می‌کند، ترکیب خونتان را به هم می‌ریزد... نوعی آنزیم به وجود می‌آورد که فرق دارد. می‌دانید؟ کسی چه می‌داند! تجربه دیگری است. من یک بار در بوستون روی صحنه بودم، بازی طولانی بود، حدود سه ساعت و من مدت بسیاری از این زمان را باید روی صحنه می‌بودم، احساس کردم یک جفت چشم در بین تماشاگران مرا دنبال می‌کند، این چشمان به گونه‌ی بی‌من نگاه می‌کردند و من حس می‌کردم که با این نگاه ارتباط برقرار کرده‌ام. به نوعی با من مکالمه می‌کرد و من تمام بازی را در روی صحنه به جانب آن چشمان انجام دادم. در آخر وقتی که بازی تمام شد و پرده افتاد دلم می‌خواست بدانم آن چشمان مال چه کسی بود، طبیعی است یا نه؟ وقتی که دوباره روی صحنه رفتم به جهت آن چشمان نگاه کردم. و دیدم چشمان یک سگ بود که در تمام طول بازی مرا دنبال کرده بود.

راستی؟

گفتم تئاتر این طوری است، تئاتر زنده این طوری است. تا به حال شش بار نامزد اسکار شده‌اید، وقتی که اسکار برید در سخنرانی‌تان چه خواهید گفت؟

این‌ها کسانی بودند که او می‌خواست و من یکی از آنان بودم، این شانس من بود که او مرا خواست. او دیوانه است. (می‌خندد)

یعنی آن‌ها حتی براندو را هم در آن فیلم نمی‌خواستند؟

نه، نه براندو، نه جیمی کان و رابرت دووال هیچ کدام را نمی‌خواستند (می‌خندد)

آیا آن فیلم، اولین فیلم پدرخوانده زندگی آل‌پاچینو را برای همیشه تغییر داد؟

زندگی مادر بزرگم، خودم و خاله‌ام را تغییر داد. این را می‌گویم چون مادر بزرگم در آن زمان به دیدن آن فیلم رفت. در واقع در شب افتتاحیه که این جا در نیویورک بود من او و خاله‌ام را برای تماشای فیلم بردم و به محض این که چراغ‌ها خاموش شدند من بیرون آمدم و به رستوران سرکوجه رفتم و صبر کردم تا فیلم تمام شود. اتفاق بزرگی بود و مطمئناً زندگی مرا عوض کرد با جرات می‌توانم بگویم تمام بخش‌های زندگی مرا تغییر داد.

چه چیزی فرانسیس کوپولا را از دیگران متمایز و منحصر به فرد می‌کند؟

(می‌خندد) فرانسیس؟ چه می‌توان گفت! فرانسیس... دنیا فرانسیس است. او بزرگ است. او فقط عالی است. منظورم به خاطر کاری که برای من به تنهایی انجام داد، تا ابد مدیونش هستم. احساس می‌کنید از شما حمایت می‌کند. او خلاق است و با شهامت، این هم یکی دیگر از خصوصیات اوست. بعد، او می‌دانید دیوانه است! اما عالی است.

به عنوان یکی از بهترین هنرپیشگان، شما جزو معدود